**قبر معزالدین سلطان اویس ایلکانی**

**نخجوانی، حسین آقا**

**سلطان القرائی، جعفر**

در شماره پیش، ضمن اخبار، درباره مزار سلطان اویس ایلکانی اشارتی رفت.این شرح را بخواهش مدیر مجله آقای حاج حسین آقا نخجوانی فرستانده‏اند و ممنونیم.از آقای سید جعفر سلطان القرائی نیز چنین درخواستی شده بود و شرح مختصری هم که ایشان مرقوم فرموده‏اند برای تکمیل فایده در ذیل مقاله ثبت افتاد.

مجله یغما

در تیر ماه امسال باتفاق آقای دکتر تعلیمی رئیس دانشکده ادبیات تبریز و چند نفر دیگر برای تحقیقات از مدفونین قبرستان شادباد(یا شادی آباد مشایخ)به ده«پینه شلوار» 1 رهسپار شدیم.این ده در شش و هفت کیلومتری جنوب شرقی تبریز و سه کیلومتری استخر شاه واقع است.در دو کیلومتری این ده یک قبرستان کهنه و متروکی هست که در دامنه تپه بسیار بزرک و وسیعی واقع شده.این محل از خوش آب و هواترین امکنه اطراف تبریز است.در این قبرستان قبور قدیمه از مشایخ و عرفا بسیار استو ازقرار معلوم این قبرستان اختصاص بعرفا داشته که اغلب مشایخ و عرفای تبریز این محل را برای مدفن خود برگزیده‏اند و ازین جهة است که به شادباد(یا شادی آباد مشایخ)معروف شده.قبور این قبرستان و سنگ سر مزار و کتیبه‏های آنها و نام صاحب قبر بمرور زمان و کثرت بادو باران از بین رفته و اغلب متلاشی شده است.یکی از مدفونین این قبرستان سلطان اویس بن امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی است که دومین سلطان جلایریه است و خوشبختانه سنگ سر مزار این سلطان که نام و تاریخ وفات وی در آن مسطور است از حوادث زمان و سوانح دوران سال مانده و علامتی که از قبر وی باقی است سنگ سر مزار و یک سنگ بزرگ (1)کلمه«پینه شلوار»در اصل پیر شروان بوده و از کثرت استعمال پینه شلوار می‏گویند و چون قبر پیر شروان در این محل بوده بدین مناسبت به این اسم موسوم شده. رجون شود به دانشمندان آذربایجان تألیف محمد علی تربیت صفحه(307)

مربع مستطیلی است که ابعاد آن طولا قریب دو متر و عرضا نیم متر و قریب هفتاد سانتیم بلندی دارد.در این سنگ بزرگ مربع مستطیل هیچگونه خط و نقشه ای نیست لیکن در بالای سر این سنگ بزرگ، سنگ سیاه رنگی بسیار عالی که بطول یک متر و نیم از زمین بلندی دارد و بعرض چهل سانتیم به شکل مرغوب و مطلوبی حجاری و عمودی نصب شده است.مثدار مهمی از قست آخری این سنگ سر مزار بسیار بزرگ و قطور است و مثل یک درخت کهنسال بزمین فرورفته و باین جهة در این مدت طولانی که قریب به ششصد سال است این سنگ سالم مانده و از بین نرفته است.در اطراف این قبر آجرهای کهنه و سنگهای تراش ریخته پاشیده بسیاری روی هم انباشته شده که معلوم میشود وقتی قبر این سلطان بسیار مجلل و ساختمان آن عالی بوده و شاید بالای قبر گنبدی برقرار بوده و یا خواسته‏اند درست بکنند که ناتمام مانده است و اکنون خراب و متلاشی شده.این سطور با خط ثلث بسیار عالی بطور برجسته در آن سنگ حجاری شده است«نفسی الفد القبر انت ساکنه انتقل السلطان الاعظم المغفور و الخاقان الملهم المسرور الراجی عفو اللّه الغفور معز دین اللّه المنصور(شیخ اویس بهادر خان)علیه رحمة الرحمن و الرضوان من دار العمل الی فردوس الجنان فی الثانی جمادی الاول(کذا)سنة ست و سبعین و سبعمائه».

قبر سلطان اویس ایلکانی

از راست بچپ، اولی آقای حاج حسین آقا نخجوانی، و سومی آقای دکتر تعلیمی رئیس دانشکده ادبیات تبریز است

از قبرستان سلطان اویس و سنگ سر مزار آن عکس برداری شد.غیر از قبر سلطان اویس قبور قدیمه دیگری متلفة الشکل در این قبرستان بسیار است لیکن اغلب نام و تاریخ آنها محو شده.در سر بعضی قبرها سنگی بطول دو سه متر بشکل عمودی مثل ستون بلندی نصب شده و در آنها هیچگونه خطی و نوشته‏ای نیست لیکن در سر بعضی از آنها سر ستونهای حجاری و کنده‏کاری شده ظریف و عجیبی موجود است که اغلب آنها افتاده و متلاشی‏ شده است یک مجسمه شیری بالای قبری مشاهده شد که معلوم نشد صاحب قبر کیست.

این بود گزارش کشف قبر سلطان اویس ایلکانی.حالا می‏پردازیم بشرح احوال مختصری از صاحب این قبر:

معز الدین سلطان اویس بن امیر شیخ حسن بزرگ بن آقبوقا دومین سلطان جلایریه از طایفه ایلکانان است.در سال 739 قمری از دلشاد خاتون دختر دمشقخواجه که سابقا زوجه سلطان ابو سعید بهادر خان بود متولد شد و در ماه رمضان 757 قمری در نوزده سالگی بعد از وفات پدرش امیر شیخ حسن بزرگ سر سلسله دولت ایلکانیه بجای پدر در بغداد به تخت سلطنت نشست.سلمان ساوجی از معاصرین و مداحان سلطان اویس در تاریخ جلوس وی قصیده غزائی گفته که تاریخ جلوس آن سلطان را نیز متذکر شده و این چند بیت از آن قصیده است:

مبشران سعادت بر این بلند رواق

همی کنند ندا در ممالک و آفاق

که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه صیام

باتفاق خلایق بیاری خلاق

نشست خسرو روی زمین باستحقاق

فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق

خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس

پناه و پشت ملوک عجم علی الاطلاق

شهنشهی که برای نثار مجلس اوست

پر از جواهر انجم سپهر را اطباق

ببندگی جناب تو خسروان مشعوف

بپای بوس رکاب تو سروران مشتاق

این شاهزاده جوان بعد از پدر مشهورترین امرای جلایریه بود.امیری شجاع، تربیت یافته.شعر دوست و شاعر و سلطان عارف مسلکی بود.در سخن پردازی از خواجه سلمان ساوجی تلمذ میکرد و بخواجه سلمان علاقه مخصوصی داشت.اغلب اوقات در مسافرتها سلمان را همراه خود می‏برد.سلمان ساوجی قصاید بسیار و چکامه‏های بی‏شمار در مدایح و فتوحات این سلطان بنظم آورده است.در بهار سال‏759قمری سلطان اویس خبر استیلای اخی جوق را به آذربایجان شنید و از بغداد با لشکر فراوارن بطرف آذربایجان حرکت کرده با اخی جوق جنگ آغاز نمود و او را از آذربایجان بیرون کرد.و آن سرزمین را بتصرف در آورد.اخی جوق تاب مقاومت نیاورده بطرف نخجوان فرار کرد.سلطان اویس در رمضان 759 به تبریز وارد شده در عمارت ربع رشیدی مسکن گزید.قریب سی چهل تن از مخالفین خود و کسان اخی جوق بقتل رسانید بقیة السیف گریخته به اخی جوق پیوستند.سلطان اویس یکی از امرای خود را موسوم به امیر علی پیلتن به تعقیب اخی جوق مأمور کرد، آن امیر در رفتن بجنگ اخی جوق مسامحه و تعلل ورزید و چون زمستان فرا رسیده بود سلطان اویس ببغداد رهسپارشد.اخی جوق مجددا با قهر و غلبه وارد تبریز شد و خونریزی بسیار کرد.سال بعد امیر مبارز الدین به آذربایجان لشکر کشیده با اخی جوق جنگ نمود و تبریز را مسخر کرد.همینکه شنید سلطان اویس از بغداد با لشکر فراوان بقصد تبریز حرکت کرده آذربایجان را ترک و بشیراز فرار کرد سلطان اویس بار دیگر به تبریز آمده در منزل خواجه محمد کججانی که از عرفای جلیل القدر و مشهور تبریز بود وارد شد و ازین تاریخ ببعد آذربایجان و عراق تا کنار بحر خزر در قلمرو امرای جلایریه قرار گرفت.در سال 765 شاه محمود مظفری بمساعدت سلطان اویس بر فارس تسلط یافته شاه شجاع برادر خود را از مملکت فارس دور کرد و این فتح و ظفر فی الواقع بکمک و استعانت سلطان اویس و لشکریان وی فراهم شد و دامنه این فتوحات و لشکرکشی تا حدود کرمان و خلیج فارس و هرمز رسید.سلمان ساوجی این قطعه را در آن تاریخ گفته:

{همای چرخ همایون پادشاه اویس

بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت‏} {حدود مملکت فارس تا در هرمز

بسال خمس و ستین سبعمایه گرفت‏} در سال 766 امیر کاوس بن کیقباد از اولاد شروانشاهان برای تصرف آذربایجان بمقام جنگ درآمد، سلطان اویس بسر کوبی وی عازم قراباغ شد ولی شنید که خواجه مرجان حکمران بغداد راه عصیان پیش گرفته ناچار از سرکوبی امیر کاووس منصرف و در سرمای زمستان با زحمت زیاد ببغداد مراجعت کرد.خواجه مرجان سدهای دجله را گشوده و راه بغداد را بسته بود.سلطان اویس نتوانست بشهر دست یابد و ببغداد وارد شود.قرا محمد نام حاکم واسط با کشتی‏های بسیار بمدد سلطان اویس شتافت و سلطان سنه 767 از آب گذشته با قهر و غلبه وارد بغداد شد خواجه مرجان را دستگیر نمود خواست خواجه را بقتل برساند لیکن در اثر شفاعت سادات و قضاة بغداد از سر خون او درگذشت.فتوحات بسیاری در این سال نصیب سلطان اویس گردید و تا نزدیکی دروازه‏های شام و مصر تاخت.سلمان ساوجی چکامه شیوائی در تاریخ فتح این سال گفته این چند بیت از آن قصیده است:

باز بگشادند بر گیتی در دار السلام

در طواف آرید غلمان را بکاس می مدام

ذکر فتح شاه اگر تلقین کند بلبل بباغ

در کلام آید زبان سوسنش مالا کلام

افسر شاهی معز دین حق سلطان اویس

آنکه دارد شکل ملک از جوهر تیغش نظام

خواند سبحان الذی اسری بعبده یک شبی

راند تا اقصای شام آنشب براق برق گام

چون خور از راه خراسان تاخت تا بغداد صبح

شرقی و غربیش را بگرفت یکسر تا بشام

از در نعمانیه تا شاطی وادی نیل

لاله نعمان فشاند از برگ نیلوفر حمام

تا فلک از خیمه فیروزه گون بیستون

شام گردد قیر گون و بام گردد شیر فام

خیمه جاه تو را کز سدره می‏زیبد ستون

باد مستحکم طناب عمر ز او تاد دوام

بود سال(ذ-س-ز)که سلمان نظم کرد

این دعا در ذکر آن فتح همایون و السلام

پس از جندی توقف در بغداد شاه خازن را از جانب خود در بغداد گذاشته از راه موصل و موش مجددا بطرف تبریز روانه شد.در این ضمن امرای سلطان اویس بامیر کاوس دست یافته او را پیش سلطان اویس آوردند.سلطان اویس او را بخشود و بمملکت خود فرستاد.در سال 770 شاه محمود برادر شاه شجاع برای اینکه حمایت سلطان اویس را بخود جلب کند کسانی بدربار سلطان اویس فرستاده تقاضای وصلت با دختر سلطان نمود.پس از رفتن و آمدن ایلچیان بالاخره شاه محمود رضایت سلطان اویس را جلب کرد و باین وصلت موفق شد و در سال 771 دختر سلطان را بحباله نکاح خود درآورد و با این موفقیت و کمک و حمایت سلطان اویس، به برادر خود شاه شجاع غلبه کرد.سلمان ساوجی در تهنیت این عروس نیز قصیده گفته که این چند بیت از آن است:

آسمان ساخت در آفاق یکی سور

چه سورکه از آن سور شد اطراف ممالک مسرور

اجتماعیست منور قمری را با شمس

اتصالیست مقرر ملکی را با حور

قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست

بهمه سیرت محمود و محامد مذکور

در سال 772 امیر ولی از امیر زادگان طغا تیمور خان با سلطان اویس از در مخالفت درآمد و سلطان اویس بقصد سرکوبی وی عازم ری شد.امیر ولی را مغلوب و حکومت ری را به قتلغشاه از امرای خود واگذار نمود و خود روانه تبریز شد.در سال 774 امیر ولی بار دیگر بعراق عجم تاخته ساوه و ری را تصرف کرد و بجرجان آمد سلطان اویس دوباره بعزم قلع و قمع وی در سال 776 از تبریز بعمارت ربع رشیدی نقل مکان کرد که از آنجا به ری رفته کار امیر ولی را یکسره نماید.در این ضمن مرض سختی بر وی مستولی و بستری گردید و در دوم جمادی الاولی سنه 776 پس از نوزده سال سلطنت درسی و هفت سالگی دار فانی را وداع گفت.جنازه او را با تجلیل و احترام تمام بهمین قبرستان(شادی آباد مشایخ)برده بخاک سپردند.سلطان اویس گاهی بنظم شعر نیز می‏پرداخت.نوشته‏اند که در مرض موت خود این اشعار را گفته است:

ز دار الملک جان روزی بشهرستان تن رفتم

غریبی بودم آنجا چند روزی با وطن رفتم

غلام خواجه ای بودم بر او عاصی شدم عمری

پس افکندم کفن بر دوش پیشش با کفن رفتم

همایون طایر قدسم مقفس گشته یکچندی

قفس بشکست من پرواز کردم تا چمن رفتم

حریفان را بگو ساقی که آخر گشت دور ما

شما را باد این محفل بکام دل که من رفتم

سلمان ساوجی در رحلت سلطان اویس مرثیه‏ای گفته که چند بیت از آن نوشته میشود:

ای فلکه آهسته رو کاری نه آسان کرده

ملکه ایران را بمرگ شاه ویران کرده

آسانی را فرود آورده از اوج خویش

بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده

آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود

زیر خست و گل بصد خواریش پنهان کرده

نیست کاری مختصر کر با حقیقت بنگری

قصد خون و جان و عرض صد مسلمان کرده

این مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو

آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده

سلطان اویس پادشاهی عدالت گستر و رئوف وکریم الطبع بود.اغلب اوقات با عرفا و مشایخ و شعرا می‏نشست.شعرائی که با سلطان اویس معاصر بوند و بعضی از آنها سلطان را مدح و ثنا گفته‏اند:خواجه سلمان ساوجی عبید زاکانی شرف الدین رامی حاج محمد عصار تبریزی ناصر بخارائی خواجوی کرمانی و خواجه شمس الدین محمد حافظاند. سلطان اویس بعمران و آبادی بیشتر علاقه‏مند بود.یکی از مسافرین اروپائی نوشته که در تبریز عمارتی بنام دولتخانه ساخته بود که هزاران اوطاق و منزلگاه داشت و برای پذیرائی مسافرین آماده بود.سلطان اویس با دول همسایه نیز روابط سیاسی و تجارتی داشت در عهد وی بین بغداد و تبریز از طرفی و مصر و بندر و نیز از طرف دیگر روابط تجارتی برقرار بود، مر اسلاتی بامیر طرابزون و تجار و نیزی مقیم آن بندر نوشته و نیزی‏ها را دعوت به تجارت با ایران نموده بود.نوشته‏اند سلطان اویس بسیار هنرمند و هنر دوست بود در انواع هنر اطلاعات کاملی داشت مخصوصا نقاشی را خوب میدانست چنان صورت کشیدی که مصوران حیران ماندندی.از علم موسیقی بهره کافی داشت.در صباحت و وجاهت او نوشته‏اند حسن او بمرتبه‏ای بود که روزیکه سوار اسب شدی اکثر مردم بغداد به سر راه او آمده در انتظار وی می‏نشستند و در جمال او حیران میگشتند و بزبان حال میگفتند:

بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود

عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد

یادداشت آقای جعفر سلطان القرائی:

معز الدین سلطان اویس بن شیخ حسن که ممدوح خواجه جمال الدین سلمان ساوجی و جمع کثیری از شعرا و فصاحست قبرش در نواحی تبریز در دهی که در عرف حاضر آنجا را «پینه شلوار»میخوانند در محلی که مردم آن دیار«زیوه گنبذ»می‏نامند در جنب مزار شیخ احمد بن حسن معروف به«بابا احمد»واقع است.

شیخ احمد یکی از علماء و عرفاءو زهاد و عباد اوائل قرن ششم هجری قمری است و تصانیف زیاد از او نقل شده و از آنجمله تفسیری است که خود آن مرحوم آنرا پسندیده و بسیار نیکو شمرد.قبر شیخ در آن ناحیه بالخصوص نزد اهالی آن قریه معروف و مشار بالبنان است و از ازمنه سالفه مردم برای دعا و طلب حاجت آنجا می‏رفتند و از روح شیخی استمداد می‏نمودند.کلمه زبوه گنبذ بدون شک و ریب محرف زاویه گنبذ است بمعنی گنبد زاویه و ظاهرا گنبد زاویه همانا گنبد زاویه شیخ مذکور بوده که بمرور ایام منهدم و مندرس گردیده و بنا بروایت مؤلف«روضه اطهار»قبر پدر وجد شیخ بابا حسن و بابا نعمت نیز در همان محل است و چون شیخ احمد را در قلوب مردم مقام و منزلت بزرگ بوده جوار تربتش را گرامی شمرده‏اند و بعضی از مشایخ و علماء و بزرگان مدفن خود را در جوار مزارش وصیت کرده‏اند و ظاهرا سبب دفن معز الدین سلطان اویس در آن محل نیز این معنی بوده.

نام قدیمی پینه شلوار را حافظ ابرو و غیاث الدین بن همام الدین«پیران شیروان»ثبت کرده‏اند و در بعضی از اسناد قدیمه نام آن ده را«شاد باد ارواح مشایخ»خواندم و نیز در بعضی جاها«شاد باد مشایخ»و«شاد باد»دیده‏ام و بعضی فخر الشعرا قطران آذربایجانی را منسوب بآن ده دانسته و باین شعر که در بعضی از نسخ دیوان قطران مذکور است استدلال نموده‏اند:

بنده را فریاد رس شاها ز خصمی آنچنان

کایزد از خصمان تو را بی‏بانگ و فریاد آفرید

خدمت تو هم بشهر اندر کنم در جای غم

گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید

که علی الظاهر بی‏وجه است.

اما«شادآباد»و«شادی‏باد»و یا«دلشادآباد»ظاهرا باین اسم ده‏هائی در بعضی شهرها بوده است و مسلما وجه تسمیه این قبیل قراء غیر از قریه مبحوث عنه است و هکذا «شاوا»که یکی از محلات تبریز است غیر از این ده است و شاوا حتما محرف شاه آباد است بقرینه وزیرآباد که جنب همان محله واقع است.